

## چند بیت گردی

### بیت قبر

خالق تنها تو یی بر سر  
رَبِّی تنها تو یی بر سر  
که این دنیا را می نهادی (= می آفریدی)  
سردارمان محمد است  
محبوب خدا است  
مرتبه اش در عرش است  
پایش در تخته سرا<sup>۱</sup> است  
نورش پر به عرش است  
روشنیش هم مانند چراغ است  
هر گز نیاید در گفتن<sup>۲</sup>  
هر گز در گفتن نیاید  
(بیایید<sup>۳</sup>) از گناهان بر کنار شویم  
از دنیا توبه کنیم

### به یتی قه بری

خالق هر گه تو یی له سهری  
رَبِّی هر گه تو یی له سهری  
که رُوت ده نسا ئهو دنیا به  
سردارمان مو حه ممه ده  
خُوشه ویستی خودایه  
مهر ته به یی له حهر شیمه  
پیی له ته ختمه سهرایه  
نوری پز به حهر شیمه  
شوقی شی ههروهك چرا به  
قهت نایه له گو تنی  
قهت له گو تنی نایه  
بالاده ین له گونا حان  
تُوبه یی بکه ین له دننی

۱- چگونگی ترکیب تخته سرا بر نگارنده معلوم نیست .

۲- یعنی زبان قادر بوصف حضرت محمد (ص) نیست .

۳- بیایید ترجمه لفظ با است .

سهت ره جمعت بی له جهماتی

صدر حمت بر جماعت (= حاضران)  
باشد

ده کهین به حسی مردنی

بحث مردن میکنیم

نه زده ینوسن به نه خشی

(از) بانقش می نویسند<sup>۲</sup>

ده ردیک له حاسمانی دی

دردی از آسمان می آید

بهوی ده لین نه خووشی

باو (بان) ناخوشی میگویند

وه عدهی نه جهلیم ها تووه

و عده اجلم آمده است

وا کهوتم به بی هووشی

این چنین با بیهوشی افتادم

ده نو نیان<sup>۱</sup> نام له حهردی

در رختخوابم نهادند بر زمین

هه چوار ده ورهه جهماته

هر چهار دورم جماعت است

له یوم بگیزن چه مبه ری

برایم چنبر<sup>۳</sup> بگردانند

خو قم له دلی پهیدا بو

خوف دردم پیدا شد

ایز زایلم هاته سه ری

عز زایلم بر سر آمد

ایز زایلی گیسان کیشانی

عز زایل جان کشیدن

چو کی له سهر سینگی دادام

زانویش را بر سینه ام نهاد

به نه زمی گیسان کیشانی

به عزم جان کشیدن

۱- نون : رختخواب، وا مانند EU فرانسه تلفظ میشود. بی خوف نیز گفته میشود.  
ظاهراً نون از نوستن (= خوابیدن) مشتق است. ضمناً در کردی واژه خهوتن (= خوابیدن)  
نیز معمول است.

۲- ظاهراً در این حالت عبارت معنی ندارد ولی اگر فعل می نویسم (اول شخص مفرد)  
بود عبارت معنی میداشت. از ناقل بیت معنی و مفهوم عبارت را پرسیدم متأسفانه نتوانست هیچگونه  
توضیحی بدهد. واژه که در این عبارت آمده شاید بمعنی من میباشد این واژه در اوستا و پهلوی  
بوده و هنوز در بعضی از لهجه های ایرانی رایج است رجوع فرمائید به برهان قاطع باهتمام دکتر معین.

۳- چنبر : ظاهراً در اینجا حلقه زدن دور بیمار است به منظور شیون و زاری .

چشم به معلق ایستاد  
 روح به جولان آمد  
 آن روزیکه از آن می ترسیدم  
 هاوار (= فریاد) به تنگنارسیدم  
 مگر تنها محمد بیاید (یا باشد)  
 برای ما دیوان (= مجلس)  
 بگیرد  
 محمد مدینه

هر چهار دور جماعت است  
 برایم شیون بگردانید  
 ملایی برایم بانگ (= صدا) کنید  
 یاسینی بر من بخواند  
 خانه حق (حقیقی) ما قبر تنگ است  
 باید به عام به آنجا برویم  
 از کم گرفته تا زیاد  
 فریاد بنوبه رسیدم (نوبه من رسید)  
 میت (جسد) مرا بر میداشتند  
 به (روی) تخت مرده شویی بردند  
 از خدای خودم شرم میکنم  
 دو مرد خوب (مرد خدا) بر سرم می آیند  
 مرا با آب گرم می شویند  
 از خالق بآن طرف (بجز خدا)

چاووم به مؤلق وهستا  
 روح هاته جو لانی  
 نهو زوژی لئی ده ترسام  
 هاوار گهیمه تنگانئی  
 مه گین هه ر موحه ممه دینی،  
 بو مان بگری دیوانئی،  
 موحه ممه دی مه دینی  
 هه ر چوارده وره جه ماته  
 له بوم بگیزن شینی  
 مه لایه کم بو بانگ کن  
 یاسینیکم بخوینی  
 مالی حه قمان قه بری تنگه  
 ده بی به حام بی چی نی  
 هه ر له کم هه تازوئی  
 هاوار گهیم به نوئی  
 مهیتی منیان هه ل ده گرت  
 بر دیبان بو تاته شوئی  
 له خودای خودم ده کمه شرمئی  
 دو بییا وچا کم دینه سه ری  
 ده م شون به آوه گه رمئی  
 له خاله قی به ولاره

کس نبود باو فریاد بیرم  
 خالق من ندانستم  
 پیرهن قیامتم کرباس بود  
 خودم در کفن رفتم  
 از خوف و دهشت تو  
 هیچ وقت دلم سکون (آرام) ندارد  
 دلم قرار نمیگیرد  
 ای برادر دیرین  
 مرا در تابوت نهادند  
 با چهار (تن) مرا برداشتند  
 مرا در «راهباز» نهادند  
 قاعده (رسم) چنین بود سه بار  
 ملکی بر سر ما میآید  
 از ما سؤال میکند  
 باید جوابش بدهم  
 باید بدهم جوابش  
 کرم خدا زیاد است

کس نه بوهاواری بهرمی  
 خالق نهمن نهم زانی  
 کراسی قیامتیم جاو بو  
 بوخوم چوم ده کفنی  
 له خوف وده شعتی تو  
 قهت دلم ناسه کنی  
 دلم ناگرئی قهراران  
 نهمی براده ری له جاران  
 نایانم له داره ته رمی  
 هال یان گر تم به چو وارن  
 له زیبازی یان دانام  
 قاعیده و ابوسی<sup>۱</sup> جاران  
 مهله کینکمان دیتنه سه رمی  
 لی مان ده کا سووالی  
 ده بی بیده جووایی  
 ده بی بیده جووابه  
 که ره می خودای زوره

۱- داره تهرم: بنا بگفته ناقل بیت بمعنی تابوت است، در کردی تابوت را داره مهیت نیز میگویند. تهرم شاید همان تارم و تارمی باشد که بمعنی نرده است.

۲- جار: بمعنی بار و دفعه است ظاهراً سی جاران قید است برای فعل نهادند که در عبارت قبل آمده است. سی عدد است و جار معدود و جمع است و در کردی معدود بصورت مفرد و جمع هر دو میآید.

۳- راهباز: این کلمه ظاهراً باید با شارع عام قریب المعنی باشد.

از عذاب نترسم  
 خویشان به عام می میریم  
 مرد (ان) خوب از خانه رفت (ند)  
 قبر مرا می کنند، تمام (= به تهمی)  
 میت (جسد) مرا بر میداشتند  
 مرا بردند در آنجا گذاشتند  
 خویشان بای دنگی (= بدون صدا)  
 قبر خودم را تماشا (نگاه) کردم  
 قبر من تاسینه کنده شده بود  
 چیزی (از) جانور (ان) در آن بود  
 یکی سیاه قلی<sup>۱</sup> زنگی  
 آنهم به رنگش حظ نکردم<sup>۲</sup>  
 از برای قالب (= بدن) انسان (بود)<sup>۳</sup>  
 از خوف و دهشت خودم  
 گوشتم از جان تمام شد<sup>۴</sup>  
 قبر من از بیراز<sup>۵</sup> (است)

نه ترسیم له عازایی  
 خزمینه ده مرین به عام  
 پیماو چاک له مالان زاچو  
 قه بری منیان ههل ده قه ند تهمام  
 مهیتی منیان ههل ده گرت  
 بردییا نم لهوئی یان ژونام  
 خرمینه به بی ده نگی  
 تهمه شای قه بری خووم کرد  
 قه بری من ههل قه ند را بوله سینگی  
 شتیکی جانه وه رتی دابو  
 ایکی زه شی قوله زه نگی  
 ئه ویش چه زم نه کرد به زه نگی  
 له بو قالبی حیسانی  
 له خوف و ده شه تی خووم  
 گوشتم بز اله گیانی  
 قه بری من له بیرازی

۱- قل : گویا همان قلی است که غلام باشد. در کردی سیاهان را قل (بضم اول) میگویند.

۲- یعنی از رنگش خوشم نیامد .

۳- میگوید این جانور سیاه برای خوردن یا اذیت کردن بدن انسان بود .

۴- یعنی گوشت جان (= بدن) م بواسطه ترس از بین رفت .

۵- بیراز : چون سنگ آسیا مدتی کار کرد سائیده میشود و گویا دیگر بنحو مطلوب

غله را آرد نمیکند در این موقع بواسطه چکش کاری سائیدگی آن را از بین میبرند و این عمل را بیراز نامند. ولی با این توضیح معنی عبارت روشن نمیشود. از طرفی بقرینه سنگ مرمر که در عبارت مابعد آمده است بیراز ممکن است یک نوع سنگ باشد. اما بعقیده ناقل بیت معنی عبارت چنین است: قبر من در حال تمام شدن و آماده گشتن است .

له بهردی ده مه زمه زئی

گیانه خو لم وه سه رکه ن

به بیل و به بیمه زئی

کیل و بهردیان چه قاندم

زوحم هاته وه به زئی

بامه لا دانه مینئی

به ده نگیکی هم بلیندئی

ته لقمینیکم بخونئی

ده ژیر گلی و بهردی دا

حالیم پکاوتیم بگه یه نئی

زه نینی من چه نده چا بو

چه ند چا کی تی گه بیستم

خزم و آقره به ی پشتم

که زدنیا ن آزا کردم

لهوئی یان به جی هینستم.

خودا ناردی دو پی میورد

دو پی میوردی مو شته ری

زه حمهت وایه بهرو کیم بهردا

از سنگ مرمر (است)

جانا خا کم بسر کنید

با پارو و بیل

سنگ مزارم را در زمین فرو بردند

روحم به بر (= تن) باز آمد

(باید) ملا در نماند<sup>۱</sup>

بادنگی (= صدایی) هم بلند

مرا تلقینی بخواند

در زیر گل و سنگ

حالیم بکند و بمن بفهماند

ذهن من چند خوب بود

چند (= چقدر) خوبش فهمیدم

خویش واقربای پشتم<sup>۲</sup>

گردنم را آزاد کردند

در آنجا مرا بر جای هشتند (=

گذاشتند)

خدا دو پایم رد<sup>۳</sup> فرستاد

دو پایم رد مشتری (= مطالبه و سؤال

کننده)

زحمت چنین است گریبانم را رها

کند

۱- یعنی ملا از من غافل نماند .

۲- اقربای پشت : اشخاصیکه از جانب پدر با انسان قوم و خویشی دارند .

۳- پایم رد ظاهراً در اینجا بمعنی مأمور است .

گوید: خدای تو (ام) کیست؟  
 گویم: الهی و ربی  
 بخدا ایمان آوردم  
 شهادت هم به محمد (آوردم)  
 اگر (= وقتیکه) (عقد) نماز می بستم  
 روی بقبله می کردم .  
 ملك آسمانها  
 گویند: ما هم این را میدانیم  
 اگر (= که) خانه خدا در آنجا  
 (مکه) است .

بنده! سخنت براه و بجا است  
 استاد علمت کیست ؟  
 استاد علمم تنها امام است  
 دائم خواندنش کلام است .  
 بیش از این وصیت نمیگویم  
 سد رحمت بر ما و بر جماعت باد  
 شیطان لعنتی همراه نباشد  
 آن دین دشمن لعنتی  
 تا او را خیر نرسد .

#### بیت سید ابراهیم

خالق هر (= تنها) تویی بر سر  
 خدا یا هر (= تنها) تویی بر سر

ده لئی: خودای تو م کئیبه ؟  
 ده لئیم: ایلااه و زه بیی  
 ایمانم هینا به خودای  
 شادهش به موحه ممدی  
 نه گهر نوژم داده بهست  
 زوم ده کرده قبیلئیه .  
 مهله کهی له حاسمانان  
 ده لئین: مومهش نه وه ده زانین  
 نه گهر ماله خودای له وئیه .

به زنده قسهت به زئی و جئیه  
 وه ستادی حیلامت کئیبه ؟  
 وه ستادی حیللم ههر ایمامه  
 دایمه خویندنی که لامه .  
 چیدی نالئیم وه ساتئ  
 سه دزه حممت بی لهمه وله جماعتئ  
 ده گهل نه بی شهیتانی نه علهت  
 نه و دین دوژمنی نه علهتی  
 بائه ویش خئیری نه گاتئ  
 به یتئ سه ید بر ایمی

خالق ههر نه توی له سر  
 خودایه ههر نه توی له سر

ټه گهر ژوت ده نا ایينو چه چهر

هه م بو هه تیوان پدهر

بو دیمه کاران آوده ر

بو دیمه کاری آوده ر

ساحیپی زرق و روزی دهر .

بو دیمه کاری بی آوه

ههر که س عه مری بییتن ته واوه

هیچ هه ل نابرئ<sup>۱</sup> هه نگاوه<sup>۲</sup> .

سبحه ینه ی عالی سه حهر

له خه و هه ستا جانی شیر نی پیغه مبه ر<sup>۳</sup>

فهرموی : بو م بانگ که ن شیر ی

هه یده ر .

بو یان بانگ کرد شیر ی هه یده ر

فهرموی : له بیك یاز سه و له لالا

ده فهرموی پیچم بو راو وشکار

اگر ابن حجر<sup>۴</sup> می نهادی

هم برای یتیمان پدر (هستی)

برای دیم کارها آبدهنده (هستی)

برای دیم کار آبدهنده (هستی)

صاحب رزق و روزی دهنده (هستی).

برای دیم کار بی آب

هر کس عمرش تمام بشود

هیچ گام نمی برد (= بر نمیدارد) .

صبح عالی سحر

جان شیرین پیغمبر از خواب برخاست

فرمود : شیر حیدر را برایم بانگ

(= صدا) کنید .

شیر حیدر را برایش بانگ کردند.

فرمود: لبیک یارسول الله

میفرمایید برای<sup>۵</sup> راو وشکار بروم

۱- هه ل نابرئ: از مصدر هه ل + بردن (= بردن) .

۲- هه نگاوه: گام، قدم .

۳- مقصود خود حضرت رسول (ص) است نه پسرش سید ابراهیم .

۴- بنا بنوشته المنجد دونفر بنام ابن حجر وجود داشته است: ۱- ابن حجر المسقلانی

(۱۳۷۲-۱۴۴۹ میلادی) مورخ و فقیه شافعی بوده است. ۲- ابن حجر الهیثمی (۱۵۰۴-

۱۵۶۷ میلادی) اینهم فقیه شافعی بوده است ولی بر نگارنده معلوم نیست که مقصود از ابن حجر

کدام يك از این دونفر است. گوینده بیت ظاهراً ابن حجر را نام کتاب دانسته است و بوجود آمدن

آنها بخدا نسبت داده است .

۵- راو : بمعنی شکار است و شاید بارام فارسی قرابتی داشته باشد .



بیان ده فرموی پچم بوخه زای  
کوفقاز ؟

فرموی : نامهوی ژاو وشکار  
نامهوی خهزای کوفقاز .

ئهو شو نوستبوم لهمال

خهو نیکم دهدی تهعجوب کار

ده خهوی دا ددانیکم کهو تبولهزار

همه تاقانیکمی نازدار

ناوی ویم سهد ایبراهیمی نازدار

ده ترسیم لیم بستینی خالهقی جه بیار .

ئهسحابان فرمویان :

اینشه لالا وانا بی تن<sup>۱</sup>

له کافران اینکیک مر بی تن

کوژه ئهسحابیک به جیی ویم شاد

بی تن

ویسپ سهدهدهقی لی دابی تن .

پامیفرمائید بهغزای کفار بروم ؟

فرمود: راو وشکار نمیخواهم

غزای کفار نمی خواهم .

امشب در خانه خفته بودم

خوابی میدیدم تعجب کار (= آور)

در خواب دندانی ازدهنم افتاده بود

طاقانه<sup>۲</sup> نازداری دارم

نام وی (م)<sup>۳</sup> سید ابراهیم نازدار

(است)

میتروم خالق جبار (او را) از من

بستاند .

اصحاب فرمودند :

انشالله چنین نمیشود

از کافرها یکی مرده باشد

پسر یکی از اصحاب بجای وی (م)

شاد باشد

یوسف بآن صدق<sup>۴</sup> زده باشد .

۱- اضافه کردن لفظ «تن» باخر افعال مورد پسند نیست و بهتر است آنرا حذف کنند

مثلا این عبارت را چنین بگویند شایسته تر است : اینشه لالا وانا بی .

۲- طاقانه = طاق + انه، فرزند منحصر بفرد را گویند .

۳- م، ضمیر متصل اول شخص مقرر برای وی مضاف الیه است. ظاهراً در این موارد این

ضمیر برای اعزاز و تعظیم مضاف است مثلا بهقیده نگارنده مفهوم عبارت چنین است: او (که برای

من عزیز است) سید ابراهیم نام دارد .

۴- یعنی یوسف پیغمبر نیز انشاالله این دعا را تصدیق کرده است .

پیغمبر فہرموی، وانابی،  
 ہر کس لہخوئی ددانی کہو تپی  
 تن

بیشک تا قانہی شیرنی دہمری تن  
 پشتی بابی دہشکی تن

چہرگی دایکی دہبری تن .

چہند روزان<sup>۱</sup> زا برد ئهوخہ بہر ،  
 گہیہ قہراغ مہدینہی مونہوہر  
 دیتی میوانیکی خوش خہ بہر .

فہرموی: میوانی عزیز کو<sup>۲</sup> ندہری؟  
 وہا دانیشتبو بہرامبہری

لپی دہپرسی وہ کو موشتہری .

دہیکوت: ہم میوانم ہم دہلیل

مہعموری خودام ایزرائیل

ئہمنم قاسیدی زہبی جہلیل ؛

خودا ناردمیہ خزمہت تو

بکیشم زوحی سہید ایبراہیمی  
 کوژی تو

پیغمبر فرمود: چنین نمیشود،  
 ہر کس در خواب دندانہاش افتادہ باشد

بیشک طاقانہ شیرینش میمیرد

پشت پدرش میشکند

جگر مادرش بریدہ میشود .

چند روز (از) این خبر گذشت

(پیغمبر) بکنار مدینہ منور رسید

مہمانی<sup>۳</sup> خوش خبر را دید .

فرمود : مہمان عزیز کجایی ہستی؟

چنین برابرش نشستہ<sup>۴</sup> بود

مانند مشتری از او میپرسید .

میگفت: ہم مہمانم ہم دلیل (= راہنما)

مأمور خدایم عزرائیل

منم قاصد رب جلیل ؛

خدا مرا خدمت تو فرستادہ است

روح سید ابراہیم پسر ترا بکشم

(= بگیریم)

۱- در فارسی میگویند چند روز ولی در کردی روز کہ معدود است بوسیلة الف و نون جمع بستہ شدہ است .

۲- واو در کلمہ کوندہری صدای EU فرانسه میدہد. تعداد کلماتیکہ این صدا را دارا ہستند نسبتاً کم نیست .

۳- مقصود از مہمان خوشخبر عزرائیل است .

۴- فاعل فعل ظاہراً حضرت رسول است .

نباید بعد از تو پیغمبر باشد ؛  
 مرا خالق جبار فرستاده است  
 روح سید ابراهیم نازدار را بکشم  
 (= بگیرم) ؛

نباید بعد از تو هیچ پیغمبر باشد  
 بدستور خالق اکبر .  
 زهی پیغمبر نورانی  
 هیچ بردلش گران نبود .  
 نعل سبز بپا کرد  
 پالتوی نوز(انی) برشانه افکند  
 بر در حجره سید ابراهیم میآمد  
 یکبار فرمود، آی دربالا<sup>۱</sup>  
 دوبار فرمود: آی دربالا  
 سر از پنجره در بیار  
 ما را مهمانی آمده است خوش تتر<sup>۲</sup>

نابیی پیغمبر بی تن له پاش تو ؛  
 نه منی ناردووه خاله قی جه بیار  
 بکیشم روحی سید ابراهیمی نازدار ؛

نابیی له پاش تو بین هیچ پیغمبر  
 بده ستوری خاله قی نه کبر ،  
 له بهر پیغمبری نورانی  
 له دلئی نه بو هیچ بهر گرانی .  
 نالی سهوزی ده پی کرد  
 بالتوی نوری خسته سهرشانی  
 به بهر ده رکی حوجره ی سهد  
 ابراهیمی داده هانی<sup>۱</sup>  
 جار یکی فهرموی حهی له سهر  
 دو جاری فهرمو حهی له سهر  
 سهر له په پنجره ی پیینه ده  
 میوانیکمان ها تووه خوش ته تهر

۱- ده هانی = ده هات = می آمد . این فعل در این بیت بدو معنی آمدن (لازم) و آوردن (متمددی) آمده است .

۲- حضرت رسول (ص) سید ابراهیم را که در حجره خودش نشسته بوده است صدا میکند . حجره مرتفع بوده است از این رو پیغمبر آی دربالا صدا میکند .

۳- تتر : ظاهراً مخفف کلمه تاتار است که نام یکی از قبایل ترک باشد، گویا این کلمه را فقط بعلت قافیه بودن با سر و در آورده است . و گوینده بیت معنایی نظیر خوش خبر که گذشت برای آن قابل شده است .

سه‌لا له به ندهی بی خه‌بر .

با به به جه‌ددی تو

ناویرم بی‌مه خزمهت میوانی تو .

دوینبی شه‌وله مالی نوستبوم

ایزرائیلیم ده‌خه‌وی دا بو

چو کی له‌سه‌ر سینگم دادا بو

روح له‌قالیم جودا بو

حه‌زه‌تی فاته‌می خوشکم له‌بوم

گریا بو

حه‌سه‌ن و حوسپن واوه یلا بو

له‌به‌حه‌شته‌تی داروله قابو .

پیغه‌مه‌بر فه‌رموی :

وه‌پیش که‌وه زوله‌ی شیرنم

باتتیر له‌ بالآت بینم

کاری خودایه مه‌رگت ده‌بینم

له‌به‌ر پیغه‌مه‌بری نورانی

له‌به‌ری نه‌بو گرانی

هه‌ردو کیان هاتن شان به‌شانی

صلا از بنده بی خبر .

ای پدر (سو گند) به‌جده تو

جرات نمیکنم به‌خدمت مهمان تو بیایم .

دیشب درخانه خوابیده بودم

عزرائیلیم در خواب بود

زانویش را بر سینه‌ام نهاده بود

روح از قالب (= بدن) م جدا شد

حضرت فاطمه خواهرم برای گریسته

بود

(از) حسن و حسین او او یلا بود

در بهشت دارالبقا بود<sup>۳</sup> .

پیغمبر فرمود :

پیش بیعت فرزندی شیرینم

تاسیر بالایت را بینم

کار خدا است هر گت را می بینم

زهی پیغمبر نورانی

(این کار) در پیش او گران نبود

هر دو شانه‌بشانه آمدند<sup>۴</sup>

۱- صلا: ازادات تأسف و تحسر است در کردی بسیار رواج دارد معنی عبارت چنین

است: وای بحال بنده از خدا بی‌خبر .

۲- حضرت حسن و حسین برای سیدابراهیم گریه و شیون میکنند .

۳- ظاهراً سیدابراهیم میگوید پس از مردن در بهشت که دارالبقا است ساکن شدم .

۴- هر دو دوش‌پدوش آمدند .

هاتن بو خزمهت میوانی ،  
 کورچاوی ده کهوت به جه مآلی میوانی  
 لال بم هیزی ده بزّاله گیانی .

کورچاوی به جه مآلی میوانی کهوت  
 دانی شل ده بو

بازو به ندی له قوئی ده کهوت  
 زو حی به ده وره جه ولان ده کهوت .

کورده هاته خزمهت میوانی  
 نه وسلاوی ده کرد له میوانی

میوان وه عه لیککی ده داوه

ده یگوت: به خیری سید ایبراهیمی  
 گولباوه

موژده بی له تو سه عاتیکت عه مر له-  
 سه ر دنیا به نه ماوه !

سید ایبراهیم فه ره وی :

نه ی با بهی دل بزّله نیمازه

بخدمت مهمان آمدند .

پسر چشمش به جمال مهمان می افتاد  
 لال شوم! از جانش نیرو بریده (=)  
 تمام) میشد<sup>۱</sup>

پسر چشمش به جمال مهمان افتاد  
 رانش شل میشد

بازو بند از بازویش میافتاد

روحش بدوره جولان میافتاد .

پسر بخدمت مهمان می آمد

او از مهمان سلام میکرد

مهمان و علیکش میداد

میگفت: بخیر آمدی سید ابراهیم  
 گلباوه<sup>۲</sup>

بر تو مژده باد ساعتی (از) عمرت در  
 دنیا نمانده است !

سید ابراهیم فرمود :

ای پدر دل پر از نیاز

۱- افسوس پسر بادیدن مهمان نیرویش از بین میرفت . گییان (= جان) در کردی در

مفهوم بدن بکار می رود .

۲- گلباوه : شاید همان گل بابا باشد که نام اشخاص است گویا نامی است که بیشتر

بسادات میدهند متأسفانه این کلمه در برهان قاطع نیامده است این کلمه در بیت های کردی بسیار بکار رفته است . و اغلب بحالت صفت استعمال میشود . آقای ایوبیان این کلمه را گل نژاد معنی کرده اند . رجوع فرمائید به نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره پاییز سال ۱۳۴۰م و زین

صفحه ۳۸۳ :

دل پزله نیمازه نهی پدهر  
 بی ماموستانا بهم رزگار .  
 ماموستای وان ایمامی عوسمان بو  
 سهدار عیّلی نه سحابان بو  
 ساحیبی کتیب وقورعان بو .  
 فه رموی : نه سپاردمی عه ولادی  
 ره سول  
 کاری خودایه، دعای هیچ کس  
 نابی قه بول .

له بهر پیغه مبهری نورانی  
 زانی راستهی بو ده هانی  
 کورسهری ده کرده سهر زانی .  
 هیوان ده سستی دریز ده کرده جه ننه تی  
 ده سکه گولیککی ده هانی  
 نه گهر نهوی ده دابه نیشانی  
 کور زوحی ده ده چوله گییانی .

ته دارهك بی مبارک  
 کوچی کردسه یدایبراهیمی مبارهك .  
 جازچی یان فاردده سهر منار

ای پدر دل پر نیاز  
 بدون استاد رستگار نمیشوم .  
 استاد آنها امام عثمان بود  
 سردار ایل اصحاب بود  
 صاحب کتاب وقرآن بود .  
 فرمود : ترا (بخدا) سپردم اولاد  
 رسول  
 کار خدا است، دعای هیچ کس قبول  
 نمیشود .

زهی پیغمبر نورانی  
 ران راستش را برای او میآورد  
 پسر بررانش سر میگرد (= می نهاد).  
 مهمان دست به چنت دراز میگرد  
 دسته گلی میآورد  
 اگر آنرا نشان میداد  
 پسر، ازجان (= بدن)ش روحش در  
 میشد .

تدارك باشد مبارك  
 سیدابراهیم مبارك کوچ کرد .  
 جازچی را برمناره فرستادند

۱- اولاد : فرزندان، جمع ولد است. ظاهراً در کردی جمع بودنش را در نظر نمیگیرند  
 ومانند مفرد استعمال میکنند .

۲- کوچ کردن: کنایه از مردن است .

او در شهر جار بزند :  
از پیر (گرفته) تا کودک  
این سخن را در دهن نکند (بر زبان  
نیاورد)

از بهر دل فاطمه نازدار .  
از آن سو سواری فرستادند  
سر<sup>۲</sup> زینش ابریشم خام<sup>۳</sup> است  
او برای امام شیرعلی خبر میآورد:  
لال شوم! اگر<sup>۴</sup> سید ابراهیم نمانده  
است.

امام علی فرمود :  
ای سوار چست و چالاک  
این سخنی که نزد من گفتمی  
نزد حضرت فاطمه مگو  
او خانه مرا خراب میکند  
حضرت حسن و حسین را (از من)  
یتیم میکند

نهو جازئی بداله شار :  
هه رله پیر هه تا مندال<sup>۱</sup>  
نهو قسهی نه کا بهزار  
له بهر دلی فاطمهی نازدار .  
سوواریکیان نارد له ولاوه  
سه ر زینی آوریشمی خاوه  
نهو خه بهرهی بو ایمامی شیرعلی  
ده هیناوه :  
لال<sup>۱</sup> بهم نه گهر سهیدا پیر اهیم نه ماوه .

ایمامی علی فهرموی :  
نهی سوواری چوست و چالا که  
نهو قسهی له کن نه منت کون  
له کن هه زره تی فاطمهی مه که  
نهو مالم لی خراده کا  
هه زره تی هه سهن و حوسینم لی هه .  
تیو ده کا

۱- مندال یا منال: کوچک در انسان چه پسر چه دختر. فرهنگ لغات بازیافته (مستدرک) از استاد ادیب طوسی .  
۲- سر زین: با سکون راء باید خوانده شود. ظاهراً پارچه یی بوده که روی زین میبنداختند .

۳- ابریشم خام: ابریشم ناتافته. برهان قاطع  
۴- اگر: بمعنی که است .

دو آدول و زولفه قارم لئی بی ساحب  
ده کا

نه میش له خهزای کفران ده کا .

به قودره تی باری ته عالی بو

حه زره تی فاطمه له بهر هه یوانی بو

قورعانی له سه زانی بو

ئه و گوئی له گو فتو گوئی میوانی بو

حه زره تی فاطمه قورعانی هه ل گرت

وداین

ئه و ده هات بو کن میوانی .

ده یگوت : ئه ی سوواری چوست و

چالا که

ئه ی ئه سجا به ی دل زونا که

به قسه ی ایمامی عه لیم ده که له مه که

ئه کهر دوینی هاتی له مالی

چون بو سید ابراهیمی کا که ؟

سووار فه رموی :

ئه ی هه زره تی فاطمه ی چاوه لئو

دلدل و ذوالفقار را (ازمن) بی صاحب  
میکند

مرا هم از غزای کفران (محروم)  
میکند

از قدرت باری تعالی بود

حضرت فاطمه پیش ایوان بود

قرآن روی رانش بود

او گوشش بگفتگوی مهمان بود<sup>۱</sup>

حضرت فاطمه قرآن را برداشت و

(کنار) نهاد

او پیش مهمان می آمد

میگفت: ای سوار چست و چالاک

ای اصحاب روشن دل

به سخن امام علی بامن (رفتار) مکن

اگر (= وقتیکه) دیر روز از خانه آمدی

سید ابراهیم برادرم چگونه بود؟

سووار فرمود :

ای حضرت فاطمه چشم آله<sup>۲</sup>

۱- او گفتگوی مهمان را گوش داده بود (شنیده بود) .

۲- آله عقاب است در کردی هه لئو نا امیده میشود جزو پرندگان گوشتخوار

است این دسته از پرندگان چشمشان بزیبایی مشهور است. در کردی مثلی وجود دارد

که میگوید: داعبای گوشت خور دوندو کی خوواره . یعنی مرغ گوشتخوار متقارش

کج است .



من دیروز (بوقت) نیمروز آمدم  
از همه خانه‌ها (صدای) گریه و رونا  
رو می‌آمد

برای برادر تو سید ابراهیم .  
حضرت فاطمه فرمود : ای قمر ،

دل‌دل را برایم بیرون بیار  
تنگ و برش را تند بکش  
آن خواب دوشینم بر سر می‌آمد  
(تحقق مییافت)

آن قمر گل باوه (= گل نژاد)  
دل‌دل را بیرون میکشید  
بر آن زین و لگام میکرد .

حضرت فاطمه پا در رکاب نهاد و  
سوار شد

حسن و حسین را پیش خود می‌نهاد  
حسن و حسین (م) باسن<sup>۲۳</sup>

ایشان هر دو اولاد شیر علی هستند  
آنها برای خود گریه میکنند .

نه من دویننی هاتم نیوه زو  
له همه مومالان دههات گریان و زو-  
زو

بو سید ابراهیمی برای تو .  
حزرتی فاطمه فرموی : نهی  
قه‌مهر ،

دولدولم بو بینه دهر  
توند بیکیشه ته‌نگه و بهر  
خه‌ونه که‌ی دویننی شه‌ویم ده‌هاته-  
سهر

نه و قه‌مبه‌ری گولباوه  
دولدولی دهر ده کیشاوه  
لینی ده کرد زین و لغاوه .  
حزرتی فاطمه پینی له ز کینی ناو-  
که‌وته سهر

حسین و حوسیننی ده‌دانه‌به‌ر  
حسین و حوسینم به‌سین

هدردو کیان عه‌ولادی شیرعلین  
نه‌وان بو‌خالی خو‌یان ده‌گرین .

۱- رورو : باوا و مجهول وراء بزرگ صدایی است که در وقت شیون سر میدهند.

۲- سن : سن و سال باشد که مشهور است ظاهراً این کلمه در اینجا از لحاظ معنی نقشی

ندارد و فقط محض قافیه بکار برده شده است .

ایمامی حسنه ده یفه رمو خاله زو  
ایمامی حوسین ده یفه رمو خاله زو  
حه زره تی فاطمه ده یفه رمو کاکه زو  
ایمامی علی ده یفه رمو تاقانه ی  
پیغه مبه ریم زو .

لهو هه زره تی فاطمه ی چه له بییه  
ئه وه ده گه بیشته قه راغ شار بیه  
توش بو مندالیکه ی ئه سجا بییه  
فه رموی: ئه ی مندالیکه ی هه وت سالییه  
زوی دایک و بابت بیی سپیه  
ئه وه کئییه له ماله مه مرد بیه؟  
مندالی ئه سجا بی فه رموی :  
ئه ی هه زره تی فاطمه ی چه له بییه  
مه لئ منداله و آقلی نییه  
ئه وه هه تیویکه له ماله نگو مرد بیه

ایمام حسن میفرمود: خاله رو  
ایمام حسین میفرمود: خاله رو  
حضرت فاطمه میفرمود: کاکه رو  
ایمام علی میفرمود: طاقانه پیغمبرم  
رو .

حضرت فاطمه چلبی  
او بکنار شهر میرسید  
بافرزندیکه از اصحاب بر خورد کرد  
فرمود: ای بچه یی هفت ساله  
روی مادر و پدرت سفید باشد  
این کیست در خانه ما مرده است؟  
فرزند اصحاب فرمود:  
ای حضرت فاطمه چلبی  
مگر بچه است و عقل ندارد  
آن یتیمی است در خانه شما مرده است

۱- خال: دایی را گویند. در اینجا مؤنث نیست بلکه هاء غیر ملفوظ علامت مفتوح بودن لام است. بشیوة رسم الخط کردی و کلمه منادی است یعنی ای خال علامت ندا در کردی فتنه است (در فارسی یکی از علامتهای ندا الف است که با آخر کلمه در آید) که روی حرف آخر کلمه واقع میشود.

۲- کاکه: ای برادر اینهم منادی است.

۳- طاقانه: طاق - اناه اولاد منحصر بفرد خانواده را گویند.

۴- چلبی: بفتح اول این کلمه اغلب در بیتها بچشم می خورد برای موصوف بمنوان يك صفت خوب بکار میرود شاید با کلمه چلبیا مناسبتی داشته باشد و نیز ممکن است منسوب به چلب باشد که بمعنی سنج و شور و غوغا و فتنه است بنا بمعانی اخیر شاید بتوان با کمی اغماض چلبی را بمعنی زیبا و دلبر گرفت. معنی چلب از برهان قاطع استخراج شد.

بابت دهی شوواله زنی زه بیه .  
 چه زرتی فاطمه فهرموی :  
 چقه و ماوه لهمن !؟  
 کهو تومه به حرینکی بی بن  
 چه زرتی ایبڑ اهیمی کا کم مردووه -  
 و نالین بهمن .  
 هاته قهراغی نه نگورئی  
 دیتی مردوویک له سرتاته شورئی  
 له بهر مردوی به سیفت  
 نور له سه روی بوّت به قهلات .  
 فهرموی: گهوه کینه مردیه ؟  
 پیغمبر فهرموی : مه یه پیشی بی -  
 شرعیه .  
 پچو مال لوقمه یهک نان پخو به زار  
 کویر پکه نه فسی گونا حکار  
 با اومه تی مه نه بن شهرمه زار .  
 فهرموی: باب به و خود ایهی که م به -  
 چه اووه<sup>۲</sup>  
 لیم چه راهه نان و آوه

پدرت میشویدش در زاه خدا .  
 حضرت فاطمه فرمود :  
 چه بر من واقع شده !؟  
 بدریایی بی بن افتاده ام  
 برادرم حضرت ابراهیم مرده است  
 و بمن نمیگویند .  
 آمد بکنار انگور<sup>۳</sup>  
 بر تخت مرده شویی مرده بی را دید  
 زهی مرده باصفت  
 نور بر سر او جمع و انباشته شده است  
 فرمود : این کیست مرده است ؟  
 پیغمبر فرمود: میا به پیش بی شرعی  
 است .  
 برو بخانه لقمه بی نان بخور بدهان  
 نفس گناهکار را کور کن  
 تا امت ماشر مسار نباشند .  
 فرمود: ای پدر بآن خدایی که در  
 آسمان است  
 نان و آب بر من حرام است

- ۱- لقمه : در کردی لقمه را پارو گویند. و نیز یکی از اجزای زین را لقمه نامند .
- ۲- حهوا : آسمان، فضایی که بالای سر انسان قرار گرفته است و نیز بلندی و رفعت را گویند ظاهراً این کلمه با هوا یکی است .
- ۳- انگور : بفتح اول و سکون ثانی و واو مجهول بنا بگفته ناقل بیت نام محلی بوده است، شاید بمنظور محوطه و چهار دیواری مرده شوپخانه باشد .

تا برادرم سید ابراهیم را با این چشم  
 نبینم  
 لال شوم راست است سید ابراهیم  
 برادرم نمانده است .

برو شیون بکن، شیون خواهران  
 برای برادران جلال است .

حضرت فاطمه شیون میگرد  
 امام عمر آتش میکند  
 امام عثمان آب میریزد  
 پیغمبر بادست مبارکش او را میشوید

بلال حبشی صلوات میگفت (=)  
 میفرستاد .

سه بیداغ (= بیرق) برافراشته میشد  
 یکی در مغرب، یکی در مشرق  
 آن دیگر بر سر (= بالا) کعبه الله  
 شریف

جنازه سید ابراهیم را بر میداشتند

لال شوم او را بخاک تسلیم میکردند.

بنگرید بگونه پیغمبر  
 اشکها میکند (= میریزد) ما نذر عد بهار

هتا سید ابراهیمی کا کم نه بینم  
 بهو چاوه  
 لال بم ژاسته سید ابراهیمی کا کم  
 نه ماوه .

پچو شینی بکه، شینی خوشکان بو  
 بر ایان حاله

حزره تی فاطمه شینی ده کرد  
 ایمامی حومبر آوری ده کاتن  
 ایمامی عوسمان آوی ده ژئی تن  
 پیغمبر به دهستی مباره کی دهی-

شوواتن

بیلالی حبهشی سلواتی ده کوتن

سئ بهیداغ ههله ده کرا  
 ائک لهمه غریب، ائک لهمه شریق  
 گهوی دی له سه رکابه تولالی شریف

جه نازهی سید ابراهیمیان ههله-  
 ده گرت

لال بم گهویان تهسلیم بهخا کی ده-  
 کرد

بزوانه گونهی پیغمبر

فر میسکان ده کاوهک زه عدی بههار

بر گونه اش قرار گرفته بودند  
 خدا حضرت جبرئیل نیازدار بداد  
 فرستاد  
 به سید مختار بگو :  
 اگر اشک (ها) در کار کند  
 بیار قبولش نمیکنم  
 پس خدا یا چون (= چرا) باید چنین باشد  
 آدم تنها اولادی داشته باشد  
 بزرگ (= روی) رانش روح او (از  
 بدن) در (= خارج) شود  
 پس خدا یا این دل چون (= چگونگی)  
 باید ایستاده (= قرار گرفته) باشد؟  
 اولاد میخواهم آنرا باو بدهم  
 امت میخواهد آنرا باو بدهم .  
 پیغمبر فرمود ،  
 پیغمبر چنین میفرمود :  
 من این شیو نم برای سید ابراهیم پسر م  
 نبود  
 من وقتی کودک بودم، هفت ساله  
 از کوچۀ کافران پایین آمدم

له سهر رومه تیان گر تبوقه رار  
 خود اناردی هزاره تی جو بر ائیلی  
 نازدار  
 بلجی به سیدی موختار :  
 نه گهر فرمیسکان بکاده کار  
 قبولی نا کهم به یار .  
 جاخودایه چون ده بی وایی تن ؟  
 پیماو تاقه عدو لادیکلی بیی تن  
 له سهر زانی روحی ده ریچی تن  
 جاخودایه نه و دلّه چون ده بی زاوه -  
 ستایی تن ؟  
 عدولادی ده وی بیده می  
 او مه تی ده وی بیده می .  
 پیغه مبره فرموی ،  
 وای ده فرمو پیغه مبره :  
 نه من نهوشینهم بوسه ید ایتر ایمی  
 کوژم نه بو  
 نه من جاریکی مندا ل بوم، جهوت  
 سال کار  
 به کوچهی کافران داهاتمه خووار

۱- اولاد : فرزندان، جمع ولد است. ظاهراً در کردی جمع بودنش را در نظر نمیگیرند و مانند مفرد استعمال میکنند .

دهمدی کافرینکی جادو کار

نهوه ناری ده خووارد بهزار

ده نکیککی له دهستی کهوته خووار

نهمن ههلم ده گرت و دهمنادهزار

ده ترسم بهوهی بیم گوناچار .

جا خودا دهی فهرمو :

بهخشیمی نهی سهیدی موختار .

ههزار جار سلاوات بی لهجانی

پیغه بهر .

کافری جادو کار (= گر) رامیدیم

او انار میخورد بادهان

دانهیی از دستش پایین افتاد

من بر میداشتم و بدهان میگذاشتم

می ترسم با این (کار) گناهار (=

گناهکار) شوم .

پس خدا میفرمود :

ای سید مختار ترا بخشیدم .

هزار بار بر جان پیغمبر صلوات

باشد .

\*\*\*

بنایفرمایش حضرت استاد ترجانی زاده مقصود از ابن الحجیر ابن حجر هبتمی (باتام)

است .

بقیه دارد